بسم الله الرحمن الرحیم

**وصایای پیامبر اکرم(ص) به امیرالمؤمنین(ع)- راضی بودن به رضای خدا**

**ایجاد انگیزه**

آثار رضایت به قضای الهی و شاد کردن دل مؤمن

یکی از چیزهایی که نشاط و شادی می‌آورد، تن دادن به قضا و قدر الهی است. تمام پیشامدها ممکن است از سوء تدبیر باشد. کاستی خود ما باشد. بخشی هم ممکن است ما هیچ دخالتی نداشته باشیم، خلقت هستی و عالم برای هرکسی یک چیزی را مقدر کرده است. البته چیزهایی که قابل تغییر هست را تغییر بدهیم. دررفاهیات، خوشی‌ها، راحتی‌ها، بلاها، تلاش خودمان را بکنیم، اگر جایی دیگر نشد کاری کرد، دیگر جز رضا و تسلیم چاره‌ای نیست.

آقای ابوترابی که سرور آزادگان بود، وقتی در شرایطی که در اردوگاه صدام با آزاده‌ها اسیر شدند، گفتند: اینجا دیگر شرایط جبهه نیست. باید به این شرایط تن بدهیم. دیگراینجا جایی نیست که درگیر شوی و شکنجه‌ات کنند، انسان باید خودش را با شرایط تطبیق بدهد. اگر ما گرفتار مصائب و سختی‌هایی شدیم که نمی‌توانیم برطرف کنیم، تن بدهیم و راضی شویم.

نی‌ام ملول که کارم نکو نشد بد شد \*\*\* شود شود، نشود گو مشد چه خواهد شد؟

سر ارادت ما و آستان حضرت دوست \*\*\* که هرچه بر سر ما می‌رود اراده‌ی اوست

متن و محتوا

خارج از خواست خدا و تقدیر خدا یک برگی در عالم حرکت نمی‌کند. حتی اگر جاهایی که ما سوء تدبیر داشتیم، بد رانندگی کردیم، معلولیت و پیشامد ناگواری شده است. یا کسی فوت کرده است. حالا با این شرایط که این پیش آمده است چه کنیم؟ ناخواسته یا خواسته، یا خودمان مقصر بودیم یا نبودیم. وقتی کسی عامداً هم کاری کرد تصادف کرد، اورژانس به داد او می‌رسد، دکتر و دوا به داد او می‌رسد. بیمه به داد او می‌رسد. پس بیاییم رهایش کنیم. خدا از یک بیمه و دکتر و اورژانس که کمتر نیست. حتی بلاهایی که خودمان مقصر هستیم باز خدای مهربان هوای ما را دارد، با محبت است و یک پرونده ویژه برای ما باز می‌کند. اگر بچه‌ای در خانه مریض می‌شود پدر و مادر بیشتر به او توجه می‌کنند. بیشتر هوای او را دارند. خدا از این پدر و مادر کمتر نیست. چه بلاهایی که خودمان بر سر خودمان آوردیم. چه بلاهایی که ما هیچ تقصیری در آن نداشتیم. خدای مهربان یک پرونده‌ی ویژه و یک حساب ویژه برای ما باز می‌کند. هوای ما را دارد و لطف و عنایت می‌کند.

در آخرت خدا اینقدر درجه و مقام می‌دهد، روایت داریم هیچ مؤمنی نیست که چهل روز بر او بگذرد جز اینکه خدا یک بلایی را از او دفع کرده باشد. یا کسی پول می‌شمرد و می‌بیند پولش کم است. ناراحت می‌شود که پولم کم شده است. همان هول و ناراحتی که می‌کند خدا گناهانش را می‌آمرزد. دوباره می‌شمرد و می‌بیند درست است. خواب پریشان می‌بیند هول می‌کند. خدا گناهانش را می‌آمرزد. غصه زن و بچه‌اش را می‌خورد. کفاره گناهانش است.

یک روایت معروف داریم «إن البليه إذا عمت‏ طابت» (بحارالأنوار/ج32/ص261) یعنی اگر بلا عمومی شد، همه سرما خورده باشند تحملش راحت‌تر است. ما روایت داریم که در عالم دنیا، از اولین و آخرین، از بهترین‌ها و بدترین‌ها هیچ کسی بی‌بلا نیست. امیرالمؤمنین(ع) می‌فرماید: «المَصائبُ بِالسَّوِيَّةِ مَقسومَةٌ بَينَ البَرِيَّةِ» (غررالحکم) یعنی تمام مصائب، آنچه خدا می‌داند، هرکس ظرفیت و شرایطی دارد. همانطور که رزق را به اندازه برای هرکسی قرار داده است، مصائب هم برای هرکسی به اندازه بریده است. یعنی بلا و مصیبت را هم بین خلایق تقسیم کردند. حالا به یکی پول و مقام نمی‌دهد. مریضی می‌دهد. یعنی هیچوقت ظاهر دیگران را به باطن خودمان قیاس نکنیم. یعنی ظاهر طرف نشان می‌دهد که مال و ثروت و سلامتی دارد. درونش را که خبر نداری. اگر سفره دلش را باز کند، می‌بینید ده برابر شما مصیبت دارد. باطن زندگی‌مان را با ظاهر زندگی دیگران مقایسه نکنیم. بعضی‌ها ظرفیت دارند و تحمل می‌کنند. از اولین که حضرت آدم است تا نفر آخری که از دنیا می‌رود هیچکسی در کره زمین بی‌بلا و بی مصیبت و بی‌گرفتاری نیامده و نخواهد آمد «أَ حَسِبَ النّاسُ أَنْ يُتْرَكُوا أَنْ يَقُولُوا آمَنّا وَ هُمْ لا يُفْتَنُونَ‏» (عنكبوت/2) محال است. خدا امتحان می‌کند. جنس امتحان فرق می‌‌کند. ده‌ها روایت داریم که «البلاء للولاء» هرکس ایمان و قربش به خدا بیشتر است، خدا بیشتر او را امتحان می‌کند. «إِنَّ الْبَلاءَ لِلانْبِيَاءِ دَرَجَةٌ» (جامع‏الاخبار، ص113)

هرکه در این بزم مقرب‌تر است \*\*\* جام بلا بیشترش می‌دهند

ما از حضرت زهرا ، امام حسین و حضرت زینب یا پیغمبر عزیزتر داریم؟ فرمود: هیچ پیغمبری مثل من اذیت نشد.. می‌توانیم بگوییم: خدا از او برگشته و دوستش ندارد؟ این برداشت غلطی است. خدا به آنهایی که خوب هستند بیشتر بلا می‌دهد. حکمت‌های فراوانی دارد که به دنیا وابسته نشوند. ترفیع درجه و مقام است. در این بلاها سازندگی است. رشد است، الآن سربازها و نیروهایی که می‌خواهند زبده انتخاب کنند، چه می‌کنند؟ از بالا پرتشان می‌کنند. در آب و در تاریکی و کوه‌ها رهایشان می‌کنند. رشد در امور معنوی هم همینطور است.

بزرگواری فرمودند: آمدم به منزل بروم، دیدم که بچه‌ها دارند آب لجن را هم می‌زنند. بعضی‌‌ها هم می‌خوردند. بچه‌ها نادان هستند. بچه‌ی همسایه‌مان را که فامیل هم بود دعوا کردم. گریه افتاد و به خانه رفت. پدرش آمد گفت: حاج آقا من از شما انتظار نداشتم! چرا این همه بچه هست، بچه مرا دعوا کردی؟ گفت: بچه شما برای من مهم بود. چون همسایه و فامیل هستیم. خدا به کسانی که بیشتر توجه دارد، بیشتر مورد امتحان قرار می‌دهد. داستان معروفی که می‌گویند: منزل لیلی آش می‌دادند. جمعیت نشستند آش بخورند. مجنون هم به بهانه دیدن لیلی در صف آمد و یک کاسه دست گرفت. به لیلی رسید، لیلی ظرف او را گرفت و بر زمین زد و شکست. گفتند: دیدی تو را دوست ندارد. به تو آش نداد و ظرف تو را هم شکست! گفت:

اگر با دیگرانش بود میلی \*\*\* چرا ظرف مرا بشکست لیلی

گفت: تو دیگر چرا در صف آش آمدی؟ تو که مرا می‌خواهی. آش نمی‌خواهی! من چون تو را دوست دارم ظرف تو را شکستم. خدا کسانی را که بیشتر دوست دارد، دل‌هایشان را می‌شکند، راه‌هایشان را می‌بندد. گفت:

این جفای خلق با تو در جهان \*\*\* گر بدانی گنج زر باشد نهان

خلق را با تو از آن بدخو کنند \*\*\* تا تو را ناچار رو آن سو کنند

دل‌های شما را می‌شکند که تمام حواس را به او بدهید.

حداقل خدا را به اندازه‌ی یک طبیب یا یک پدر مهربان بپذیریم. هر کاری که می‌کند به نفع ماست. خیر ما را می‌خواهد. پیغمبر و امام حسین و حضرت زهرا هرچه که خدا می‌خواست امضاء کردند. آنچه که خدا بریده قبول کنیم. «من قنع بالمقسوم، استراح من الهمّ و الكرب و التّعب» (مصباح الشریعه و مفتاح الحقیقه) در ترافیک گیر کردیم، کاری نمی‌توانیم بکنیم باید صبر کنم تا راه باز شود. این بلاها مثل ترافیک است. اگر می‌توانی عوضش کن، پرواز کن و بالا برو! وقتی نمی‌توانی باید چه کار کنی؟ یک کسی مصیبت دیده بود. حضرت به او فرمودند: اگر جزع و فزع کنی اجرت را از بین می‌بری و خودت هم نابود می‌کنی. ولی اگر صبوری کنی و راضی به رضای خدا شوی، هم در دنیا راحت هستی و هم آرامش داری، همه چیز تو درست می‌شود و بلکه آن مصیبت را هم خدا باطل می‌کند. مرحوم دولابی مکرر می‌فرمودند : دوای سوز، ساز است. بسوز و بساز! یا بساز و بسوز. من به هرچه تن بدهم باطل می‌شود!

اگرخدا اراده کرد کسی را زمین بزند. همه عالم هم که جمع شوند نمی توانند جلوی زمین خوردن او را بگیرند.

چهارده معصوم و انبیاء فوری امضاء کردند. گفتند: خدایا ما نوکر تو هستیم. هرکاری شما می‌کنی زیباست و ما هم تسلیم هستیم. خدا به حضرت موسی فرمود: ای موسی! می‌دانی من از چه چیزی خیلی خوشحال می‌شوم؟ راضی بودن به قضا و قدر من. اگر تو از من راضی باشی، من هم از تو راضی هستم. فقط با قلبت امضاء کن.

حضرت ابراهیم هم همین گونه بود. در اوج بلاها راضی بود.در آتش انداختن، آتشی که نمی‌شد نزدیک آن بروی. حتی جبرئیل آمد و فرشته‌ها آمدند. باد آمد، گفت: هرچه خدا می‌خواهد. «پسندم آنچه را جانان پسندد»

می‌گویند: به کسی گفتند: من طناب به دورت می‌اندازم و تو را دور شهر می‌گردانم. گفت: تو هم با من هستی؟ گفت: بکش ببر! اگر خدا با ما هست و راضی به این کار است، خدا می‌گوید: من می‌خواهم این کار را بکنم. محبوب من با من است. هرکجا تو با منی من خوش دلم \*\*\* گرچه باشد قعر چاهی منزلم

حدیث داریم اگر فریاد کنی و لباس‌هایت را پاره کنی، اجر تو از بین می‌رود. او را هم دلداری داد و آرام کرد! واقعاً دختر هجده ساله جلوی چشم آدم پر پر شود خیلی سخت است. ولی وقتی تن می‌دهی و راضی می‌شوی، خدا یک حلاوت و شیرینی نصیب تو می‌کند. «وَ لَنَبْلُوَنَّكُمْ‏ بِشَيْ‏ءٍ مِنَ الْخَوْفِ وَ الْجُوعِ وَ نَقْصٍ مِنَ الْأَمْوالِ وَ الْأَنْفُسِ وَ الثَّمَراتِ وَ بَشِّرِ الصَّابِرِين‏» (بقره/155)، «لَنَبْلُوَنَّكُمْ» یعنی حتماً همه شما امتحان دارید. دنیا با بلا پیچ خورده است. می‌شود کسی از دنیا نرود؟ می‌شود کسی مریض نشود؟ نمی‌شود. ولی «وَ بَشِّرِ الصَّابِرِين‏» ما برای خدا هستیم و به سوی خدا می‌رویم. «أُولئِكَ عَلَيْهِمْ صَلَواتٌ‏» (بقره/157) در قرآن خدا یک جا برای پیغمبر صلوات فرستاده است، یکی هم برای صابرین، آنهایی که راضی به رضای خدا هستند. خدا می‌گوید: من صلوات و رحمتم را می‌فرستم برای کسانی که اهل رضا هستند. اهل تسلیم و صبوری هستند. «إِنَّما يُوَفَّى الصَّابِرُونَ أَجْرَهُمْ‏ بِغَيْرِ حِسابٍ» (زمر/10) چقدر خدا امتیاز داده به آنهایی که رضا و تسلیم دارند.

می‌گوید: خدایا من عاشق تو هستم! تو را دوست دارم. خدا می‌گوید: مرا دوست داری از یک مجنون کمتر نباش. بلاها و گرفتاری‌ها را تحمل کن. خدا می‌داند پشت این چقدر لطف و عنایت قرار دارد. «من قنع بالمقسوم، استراح من الهمّ و الكرب و التّعب» هرکسی قانع باشد و راضی باشد به آنچه که سهمش شده است، ما تلاش کردیم ولی رزق و روزی ما اینطور بوده است. به آنچه تقسیم الهی است تن دهیم و قبول کنیم. «من قنع بالمقسوم، استراح من الهمّ و الكرب و التّعب» از رنج و تعب و غم و غصه و درد و بلا رها می‌شود. به هرچه تن بدهی، باطلش کردی. من زمین خورده خدا شدم و تمام شد.

مرحوم گل احمد آقا شاگر مرحوم شیخ رجبعلی خیاط می‌فرمودند: مرحوم خیاط پیشامدهای ناگواری که می‌شد، با دعا و صدقه رفع می‌کرد. بعضی رفع می‌شود و بعضی نمی‌شود. بعد از مردن ایشان، من ایشان را خواب دیدم. ایشان فرمودند: من بعضی بلاها را با دعای سخت و توسل برداشتم ولی اینجا پشیمان هستم. اگر راضی به رضای خدا می‌شدم بهتر بود. با دعا و صدقه می‌شود اما اگر دعا و صدقه هم می‌دهیم بگوییم: خدایا هرچه رضای توست! ما برای مریض‌مان دعا می‌خوانیم و صدقه می‌دهیم. تلاش می‌کنیم و عافیت هم می‌‌خواهیم. ولی هرچه خدا خواست همان می‌شود، قشنگ‌تر است! در حالی که صدقه می‌دهیم و دعا می‌کنیم و تلاش می‌کنیم، راضی به قسمت خدا باشیم. خدا آن را دوست دارد. خدا می‌گوید: می‌خواهم دلت با من یکی شود. چشم در چشم خدا بگوییم: هرچه تو می‌گویی!

درحدیث داریم «القلب یهدی الی القلب» دل به دل راه دارد! یعنی هرچقدر شما مرا دوست داری، بدان بنده هم همان اندازه شما را دوست دارم. یکی از دستورات دینی هم این است که هرکسی را دوست داری به او بگویی.

یکی از چیزهایی که در روایات ما فراوان برای انسان شادی و نشاط می‌آورد، شاد کردن دیگران است. شاد کردن دلهاست. گره گشایی از کار دیگران است. در روایت داریم «مَنْ‏ أَدْخَلَ‏ عَلَي‏ مُومِنٍ سُرُوراً فَرَّحَ اللَّهُ قَلْبَهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ» (كافي،ج2، ص197) اگر کسی دل مؤمنی را شاد کند، حالا گره‌ای باز می‌کند. آشتی می‌دهد، وسیله ازدواج را فراهم می‌کند. آبرویش را حفظ می‌کند. زندانی را آزاد می‌کند. حتی حیوان و حتی گیاه! خدای بزرگ روز قیامت دل او را شاد می‌کند. البته بعضی‌ها که چشم‌شان نمی‌بیند، در قیامت است. آنهایی که چشم‌شان باز است همین‌جا می‌بینند و به آرامش می‌رسند. گره‌ای را باز کنی خدا گره‌ات را باز می‌کند. گره‌ای را می‌بندی، خدا به کار تو گره می‌اندازد. حدیث داریم چاه برای کسی بکنی، خودت در آن چاه می‌افتی. این تعبیر خیلی مهم است. یکوقت می‌گوییم: ما به خدا نزدیک هستیم، یکوقت می‌گوییم: نزدیک‌ترین حالات انسان به خدا چه وقت است؟ «أَقْرَبُ‏ مَا يَكُونُ الْعَبْد» نمی‌گوید:  نزدیک‌ترین حالات موقعی است که مثلاً درس می‌خوانی و عبادت می‌کنی. امام صادق(ع) می‌فرماید: «أقرب ما یکون العبد الی الله عزوجل اذا أدخل علی قلب أخیه المومن المسره» وقتی دلی را شاد می‌کند، گره‌ای را باز می‌کند، نزدیک‌ترین حالات بنده به خدای متعال است. یکی از علمای بزرگ نقل کردند که هفت چیز است که شرطش اسلام و ایمان است. یکی این است که انسان کافر یک مؤمنی را پناه بدهد. خدا به او اجر و مزد می‌دهد.

در روایت داریم یک مؤمنی همسایه کافری بود. این کافر به همسایه مؤمن خدمت می‌کرد. هوای او را داشت. برایش غذا می‌برد. قرض او را می‌داد. کافر بود و خدا و پیغمبر را قبول نداشت. ولی انسانیت داشت. به یک مؤمن خدمت می‌کرد. یعنی شما به کافر و آدم بد غیر از دشمن اهل‌بیت، در جایی که می‌خواهد بجنگد در جنگیدن نباید کمکش کرد. ولی ابن ملجم و داعشی اگر اسیر ما شد، به او آب و غذا بدهیم و مدارا کنیم. کمک به جنگ بکنیم بد است. ما او را دوست نداریم بخاطر اینکه دشمن خداست. مرد کافری که به همسایه مؤمن خدمت می‌کرد از دنیا رفت. خدای متعال فرمود: او را با آتش جهنم نسوزانید. چون کافر است اجازه ورود به بهشت ندارد. ولی یک دیواری برای او بسازید که آتش به او آسیبی نرساند. بخاطر همان خدمتی که کرده است. آتش جهنم بر او برد و سلام شد! خداوند فرمود: رزق و روزی او را هم ملائکه بیاورند. یعنی غذاهای بهشتی برایش بیاورند، بخاطر اینکه هوای یک همسایه مؤمن را داشته است و به او خدمت کرده است.

به یک گل و گیاه و درخت آب می‌دهی طراوت پیدا کند. خدا به تو نشاط و شادی می‌دهد. یک گیاه و درختی را ضایع می‌کنی، محیط زیست را از بین می‌بری، خدا به تو غم و غصه می‌دهد. روایت داریم: اگر کسی یک گیاه یا علفی را از بین ببرد، آن گیاه و علف او را لعنت می‌کند. اگر کسی یک پرنده و گنجشکی را به ناحق از بین ببرد، یکوقت زنبور یا مورچه مزاحم است، آن استثناء است. ولی بی‌ خود یک پرنده‌ای را از بین ببری، یک شاخه درختی را بشکنی، روز قیامت جلوی شما را می‌گیرد. باید جوابش را بدهی. روز قیامت آن گنجشک و پرنده‌ای که به ناحق کشتی، جلوی تو را می‌گیرد و می‌گوید: چرا این کار را کردی؟ باید جواب مرا بدهی. «وَ إِذَا الْوُحُوشُ‏ حُشِرَتْ» (تکویر/5) حتی یک حیوان به حیوان دیگر شاخ بزند و آزار بدهد، روز قیامت باید جواب بدهد. بیاییم درختکاری و گل و گیاه را زیاد کنیم. طراوتی که به گل و گیاه می‌دهی، خدا دلهای شما را شاد می‌کند و نشاط و شادی را به شما برمی‌گرداند. غیر از اینکه اکسیژن و هوای تازه زیاد می‌شود، روح و جان ما را هم جلا می‌دهد.

روایت داریم که از امام حسین(ع) است. امام حسین فرمودند: من از جد بزرگوارم حضرت محمد(ص) شنیدم که فرمودند: «أَفْضَلُ‏ الاعْمَالِ‏ بَعْدَ الصَّلاةِ إِدْخَالُ السُّرُورِ فِي قَلْبِ الْمُومِنِ بِمَا لا إِثْمَ فِيه»‏ (المناقب، ج4، ص75) بعد از نماز واجب، نمازی که ستون دین است و ارتباط با خداست، افضل اعمال شاد کردن دل یک مؤمن است به کاری که در آن گناه نباشدشاد کردن دل یک مؤمن که در آن گناه و معصیت نباشد افضل اعمال است حتی محبت کردن به حیوان چه آثار و برکاتی دارد.

امام حسین(ع) فرمودند: من بیرون آمدم و داشتم جایی می‌‌رفتم، دیدم یک غلامی را که سگی جلویش زانو زده است. یک لقمه غذا خودش می‌خورد و یک لقمه در دهان سگ می‌گذارد. نشستم! فرمودند: چرا غذای خودت را به این حیوان می‌دهی؟ گفت: مرا غم و غصه گرفته است. فکر کردم کاری کنم که غم و غصه از دلم برود. این مخلوق خداست. من به او غذا می‌دهم، شاد می‌شود و برای من دعا می‌کند. او که شاد شود خدا گره از کار من باز می‌‌کند. من هم غلام یک یهودی هستم که اینجا مأمور هستم باغ او را حفظ کنم. حضرت خیلی خوششان آمد. منزل آمدند دویست دینار پول آوردند که این غلام را بخرند و آزاد کنند. صاحب باغ را پیدا کردند. یهودی از آمدن امام حسین خیلی خوشحال شد. بزرگ مدینه و نوه پیغمبر اسلام بود. گفت: من به برکت قدوم شما این غلام را به شما بخشیدم. حضرت فرمودند: باشد ولی این دویست دینار را از من بگیر. دویست دینار را قبول کرد و به غلام بخشید. اینقدر غلام خوشحال شد. یهودی گفت: من غلام را آزاد کردم و این دویست دینار را هم به او می‌بخشم. این باغ را هم به این غلام بخشیدم. همسر یهودی از دیدن این کار خیلی خوشش آمد. گفت: من چرا عقب بمانم. یا اباعبدالله! من هم مسلمان می‌شوم و مهریه‌ام را به شوهرم می‌بخشم. شهادتین گفت و مسلمان شد و مهریه‌اش هم بخشید. یهودی گفت: من چرا عقب بمانم؟ من هم خانه‌ام را به همسرم می‌بخشم.

فردی گفت: سگی در قیر گیر کرده بود. من با زحمت زیاد این سگ را از درون قیر درآوردم و شستشو دادم. از آن شب به بعد زندگی من عوض شد و ایشان چند کارخانه دارد و میلیاردر است و جزء خیرین است. بخاطر اینکه یک سگی را از قیر درآورد و از مردن نجات داد. اینکه انسان از خودش می‌گذرد و محبت می‌کند، چقدر برکات دارد. برکات این کارها الی ماشاءالله تا ابد ماندگار است.

پیغمبر عظیم الشأن فرمودند: کسی یکبار بر من صلوات بفرستد، «مَنْ صَلَّي عَلَيَّ مَرَّةً خَلَقَ اللَّهُ تَعَالَي يَوْمَ الْقِيَامَةِ عَلَي رَأْسِهِ‏ نُوراً» خدا بالای سر او روز قیامت نوری خلق می‌کند. «وَ عَلَي يَمِينِهِ نُوراً» طرف راست او خدا نوری ایجاد می‌کند. «وَ عَلَي شِمَالِهِ نُوراً» طرف چپ او نور ایجاد می‌کند. «وَ مِنْ فَوْقِهِ نُوراً» بالای سرش نور ایجاد می‌کند. زیر پایش نور ایجاد می‌کند. «وَ مِنْ تَحْتِهِ نُوراً» پشت سرش هم نور ایجاد می‌کند. «وَ فِي جَمِيعِ أَعْضَائِهِ نُوراً» (جامع الاخبار، ص60) نور علی نور علی نور است. صلوات، ذکر خدا و پیغمبر است. حدیث داریم هرکس نور دارد در آتش جهنم نمی‌افتد.

گریز و روضه

در مقابل چشم زینب مادر را غسل دادند و از خانه بیرون بردند. مدتی نگذشت که دید بابا را با سر شکافته به خانه آوردند. یکی یکی این صحنه‌ها را زینب دارد می‌بیند. خیلی سخت است برای کسی که بیشتر عمر می‌کند و حوادث بیشتری را می‌بیند، بیشتر اذیت می‌شود.

یک روز هم شهادت امام حسین را دید. اما تا آن روز همان گونه که رسول خدا درباره‌ی آن‌ها فرموده بود؛ هر کدام از پنج تن آل کساء به شهادت رسید و فقط یکی از آن‌ها باقی بود. پیغمبر به شهادت رسید، چهار نفر باقی بود. با شهادت پیغمبر چهار تن، و با شهادت فاطمه‌ی زهرا سه تن باقی بودند. با شهادت امیرالمؤمنین، امام حسن و امام حسین باقی بودند. و تا روزی که پاره‌های خون از حلقوم حسن جاری گشت و خبر تیر باران کردن جنازه را آوردند، هنوز حسین باقی مانده بود.

در شب عاشورا وقتی اباعبدالله اعلام کرد فردا من هم به شهادت می‌رسم، این جا بود که عقیله‌ی بنی هاشم صدا زد: برادر، لیت الموت اعدمنی الحیاة؛ (بحارالانوار، ج 45، ص 223، اللهوف، ص 82، مثیرالاحزان، ص 49). کاش دعا می‌کردی زینب قبل از تو بمیرد. ای یادگار آل کساء، ای یادگار گذشتگان! پدرم رفت، مادرم رفت، برادرم رفت، امیدم به تو بود اکنون با مصیبت تو چه کنم؟!

حضرت دست روی سینه‌ی زینب گذاشت، فرمود: خواهرم، صبور باش. خواهرم، هنوز حوادثی پیش رو داری، صبر و بردباری پیشه کن. (منتهی الامال، ص 474؛ سوگنامه آل محمد، ص 239). زینب به امامش قول داد، عرضه داشت: صبری کنم آن گونه که تو دوست داری. آن گونه که تو می‌طلبی. صبر را به عجز می‌آورم. لذا روز عاشورا صبر را در همه جا نشان داد. کنار همه‌ی بدن‌ها، کنار بدن قاسم، کنار بدن علی اکبر، کنار بدن علی اصغر، هنگام آمدن به خیمه‌ی امام حسین، هنگام به میدان رفتن ابالفضل. صبر کرد تا زمانی که امام حسین عازم میدان شد. این جا بود که دیگر زینب باورش شد آخرین یادگار را از دست می‌دهد لذا پشت سرش دوید:

ای یادگار مادرم ای مهربان برادرم

آهسته رو آهسته رو آهسته رو آهسته رو

صبری نما تا خواهرت قرآن بگیرد بر سرت

آهسته رو آهسته رو آهسته رو آهسته رو

داداشم صبر کن؛ مهلاً مهلا یابن الزهرا

کرده وصیت مادرم تا من ببوسم حنجرت

آهسته تر آهسته تر آهسته تر آهسته تر

امام ایستاد، فرمود: خواهرم، نگفتم از خیمه بیرون نیا. تو که قول دادی صبر کنی. تو که قول داده بودی تحمل کنی. زینب گفت: چشم برادر، برمی‌گردم. برگشت و دیگر بیرون نیامد. می‌دانید چه وقت بیرون آمد؟ لحظه‌ای که حسین در قتلگاه دست و پا می‌زد!

از حرم تا قتلگه زینب صدا می‌زد حسین دست و پا می‌زد حسین، زینب صدا می‌زد حسین

شما هم امروز با زینب هم ناله شوید، صدا بزنید: حسین جان.